

جنگ بازنشسته‌ها

در بسیاری از کشورهای اروپایی، انسان‌ها پس از شصت و چند سال سن، به بازنشستگی می‌رسند. یکی باغبانی می‌کند، دیگری به سفر می‌رود، سومی کتاب می‌خواند و چهارمی می‌کوشد سال‌های باقی‌مانده زندگی را دور از هیاهوی قدرت و رقابت سپری کند. اما در سیاست جهانی، ظاهراً قاعده‌ای دیگر حاکم است. در آنجا برخی سیاستمداران درست در سنی که شهروندان عادی باید داروهایشان را مرتب کنند، فشار خونشان را کنترل کنند و بیشتر به آرامش بیندیشند، نقشه جنگ می‌کشند، فرمان حمله صادر می‌کنند و درباره آینده میلیون‌ها جوان تصمیم می‌گیرند.

دونالد ترامپ در هشتادسالگی همچنان رئیس‌جمهور ایالات متحده است. بنیامین نتانیاهو در هفتادوشش‌سالگی طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری در تاریخ اسرائیل را تجربه کرده و علی‌خامنه‌ای نیز تا هنگام مرگ در هشتادوشش‌سالگی، عالی‌ترین مقام سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی بود.

سه مرد سالخورده، سه روایت متفاوت و یک نتیجه مشترک: منطقه‌ای ویران‌تر، جهانی ناامن‌تر و نسلی جوان‌تر که باید بهای تصمیم‌هایی را بپردازد که خود در اتخاذ آنها هیچ نقشی نداشته است. البته مسئله سن نیست. انسان می‌تواند در هشتادسالگی خردمندتر، مسئول‌تر و آینده‌نگرتر از سیاستمداری چهل ساله باشد. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که سالمندی با قدرت نامحدود، خودشیفتگی سیاسی، ترس از شکست و فقدان پاسخ‌گویی همراه شود. در چنین شرایطی، تجربه الزاماً به حکمت تبدیل نمی‌شود؛ گاه فقط اشتباهات قدیمی را با اطمینانی بیشتر تکرار می‌کند.

- ترامپ؛ مردی که می‌خواست جنگ‌ها را پایان دهد

دونالد ترامپ بارها خود را سیاستمداری معرفی کرده بود که آمریکا را از «جنگ‌های بی‌پایان» خارج خواهد کرد. اما در سال ۲۰۲۶، ایالات متحده نه تنها در کنار اسرائیل وارد جنگ مستقیم با ایران شد، بلکه در چندین جبهه منطقه‌ای نیز درگیر عملیات نظامی گردید. درگیری‌های تازه پس از حملات آمریکا به مواضع ایران و پاسخ تهران به نیروها و منافع آمریکایی، بار دیگر نشان داد که ورود به جنگ آسان‌تر از خروج از آن است. گزارش‌های اخیر از کشته و زخمی شدن نیروهای آمریکایی و ادامه حملات متقابل حکایت دارند؛ حتی نحوه طبقه بندی تلفات در آمار پنتاگون نیز بحث‌برانگیز شده است. ترامپ احتمالاً تصور می‌کرد که با ترکیبی از فشار نظامی، تهدید اقتصادی و نمایش قدرت می‌تواند ایران را وادار به تسلیم سریع کند. اما ایران عراق سال ۲۰۰۳ نیست و خاورمیانه نیز آزمایشگاهی نیست که بتوان پس از انفجار، دستگاه را خاموش کرد و به خانه بازگشت.

ایران کشوری پهناور با جمعیتی بزرگ، ظرفیت‌های نظامی، شبکه‌های منطقه‌ای و موقعیتی تعیین‌کننده در خلیج فارس است. جنگ با چنین کشوری، حتی اگر با پیروزی‌های تاکتیکی آغاز شود، می‌تواند به بحرانی

بلندمدت در انرژی، تجارت، امنیت دریایی و اقتصاد جهانی تبدیل شود. آنچه قرار بود نمایش قدرت باشد، به تدریج به باتلاقی شبیه شده است که هر تلاش برای خروج از آن، هزینه‌ای تازه ایجاد می‌کند.

ترامپ را شاید نتوان صرفاً «آلت دست نتانیاهو» نامید؛ زیرا آمریکا خود دارای منافع، محاسبات و اهداف مستقلی است. اما می‌توان گفت که دولت او اجازه داد دستور کار امنیتی نتانیاهو با سیاست خارجی ایالات متحده چنان در هم بیامیزد که تشخیص مرز میان منافع ملی آمریکا و نیازهای سیاسی نخست‌وزیر اسرائیل دشوار شود. اتحاد آمریکا و اسرائیل دهه‌هاست یکی از ستون‌های سیاست خاورمیانه‌ای واشنگتن است. با این حال، جنگ غزه و درگیری با ایران شکاف در حمایت سنتی آمریکا از اسرائیل را افزایش داده و حتی در حزب دموکرات مخالفت با ادامه کمک‌های نظامی شدت گرفته است.

- نتانیاهو؛ امنیت ملی یا بقای سیاسی؟

بنیامین نتانیاهو سال‌هاست سیاست خود را بر مفهوم «تهدید دائمی» بنا کرده است. در این نگاه، اسرائیل همواره در آستانه نابودی قرار دارد و تنها یک رهبری سخت‌گیر و جنگ‌محور می‌تواند آن را نجات دهد.

این روایت، هرچند بر تهدیدهای واقعی امنیتی استوار است، برای نتانیاهو یک کارکرد سیاسی نیز دارد: هرچه وضعیت اضطراری طولانی‌تر باشد، مطالبه پاسخ‌گویی درباره شکست‌ها، پرونده‌های قضایی، شکاف‌های اجتماعی و آینده سیاسی او آسان‌تر به تعویق می‌افتد.

تحلیلگران مؤسسه چتم‌هاوس در مارس ۲۰۲۶ جنگ با ایران را «بزرگ‌ترین قمار نتانیاهو» توصیف کردند؛ قماري که می‌توانست شانس بقای سیاسی او را افزایش دهد، اما هم‌زمان امنیت بلندمدت و جایگاه بین‌المللی اسرائیل را به مخاطره بیندازد.

مشکل بنیادین سیاست نتانیاهو این است که میان «پیروزی نظامی» و «امنیت پایدار» تفاوتی قائل نمی‌شود.

ممکن است یک ارتش بتواند تأسیسات، پایگاه‌ها و فرماندهان دشمن را هدف قرار دهد؛ اما نمی‌تواند با مباران، کینه تاریخی را نابود کند. هر خانه ویران‌شده، هر کودک کشته‌شده و هر خانواده آواره می‌تواند بذر دشمنی تازه‌ای باشد که سال‌ها بعد رشد خواهد کرد.

جنگ شاید توان نظامی دشمن را برای مدتی کاهش دهد، اما اگر هیچ افق سیاسی ارائه نکند، تهدید را نابود نمی‌کند؛ فقط آن را به نسل بعد منتقل می‌سازد. نتانیاهو ممکن است در کوتاه‌مدت خود را فاتح ببیند، اما سیاستی که سراسر منطقه را بی‌ثبات‌تر کند، در نهایت اسرائیل را نیز امن‌تر نخواهد ساخت.

کسی که برای خاموش کردن آتش، هر روز هیزم بیشتری به آن می‌افکند، نباید از گسترش حریق شگفت‌زده شود.

- خامنه‌ای؛ چهار دهه سیاست‌گذاری بر پایه دشمنی

علی خامنه‌ای نیز تا واپسین روزهای زندگی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بر تقابل مستمر با آمریکا و اسرائیل، گسترش نفوذ منطقه‌ای و مفهوم «مقاومت» بنا کرده بود. این سیاست در مقاطعی برای ایران عمق راهبردی و ابزارهای بازدارندگی ایجاد کرد؛ اما هزینه اقتصادی، انسانی و سیاسی آن برای جامعه ایران بسیار سنگین بود. تحریم، انزوای مالی، کاهش سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه و مهاجرت نخبگان فقط پیامد تصمیم‌های خارجی نبودند، بلکه با راهبرد تقابل دائمی جمهوری اسلامی نیز پیوند داشتند.

یک مطالعه اقتصادی در سال ۲۰۲۶ نتیجه گرفته است که تداوم رویارویی ایران با غرب، با کاهش پایدار تولید ناخالص داخلی، افت سرمایه‌گذاری خارجی، محدود شدن تجارت، ضعف حاکمیت قانون و زیان‌های انباشته‌ای در ابعاد بحران‌های جنگی همراه بوده است. خامنه‌ای تهدیدهای خارجی را به درستی واقعی می‌دانست، اما راهبرد مؤثری برای کاهش آنها ارائه نکرد. سیاست او عمدتاً بر مدیریت و گسترش تقابل استوار بود، نه حل آن.

در نگاه او، مذاکره اغلب نشانه عقب نشینی، سازش مقدمه نفوذ و تنش‌زدایی نوعی اعتماد به دشمن تلقی می‌شد. نتیجه آن شد که ایران سال‌ها در وضعیتی میان جنگ و صلح باقی ماند: نه از مزایای صلح بهره‌مند شد و نه از هزینه‌های جنگ در امان ماند.

مرگ خامنه‌ای نیز این میراث را از میان نبرد. رهبران می‌میرند، اما ساختارهایی که ایجاد کرده‌اند، مدت‌ها پس از آنان به تولید بحران ادامه می‌دهند.

جنگ فعلی شاید بدون سیاست‌های تهاجمی آمریکا و اسرائیل آغاز نمی‌شد؛ اما جمهوری اسلامی نیز با دهه‌ها شعار نابودی اسرائیل، گسترش نیروهای نیابتی و ناتوانی در ساختن یک دیپلماسی قابل اعتماد، در شکل‌گیری محیطی که جنگ در آن ممکن شد، سهمی انکارناپذیر داشت. مسئولیت تاریخی را نمی‌توان تنها بر دوش یک طرف گذاشت. جنگی که پیران آغاز می‌کنند و جوانان می‌میرند.

تلخ‌ترین تناقض جنگ آن است که تصمیم‌گیرندگان معمولاً در پناهگاه‌ها می‌نشینند، اما سربازان و غیرنظامیان در خیابان‌ها و میدان‌های نبرد جان می‌دهند. رهبران درباره «هزینه‌های قابل قبول» سخن می‌گویند، بی‌آنکه خود یا فرزندان‌شان بخشی از آن هزینه باشند.